

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ، النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ، وَأَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ، كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ، مُحَاسِبِينَ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَعَبِينَ لَهَا، تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، أَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ، فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يَحْمَدُونَ وَفِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ، دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند؛ حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است؛ مردم از ناحیه‌ی ایشان آسوده و خودشان از دست خویش در رنج و زحمت‌اند؛ سخنشان نیکو و سنجیده است؛ نفس خویش را به محاسبه می‌کنند و آن را در رنج و سختی می‌افکنند؛ چشمانشان را خواب فرا می‌گیرد اما دل‌هایشان همیشه بیدار، چشم‌هایشان همیشه اشکبار و قلب‌هایشان پیوسته در ذکر پروردگار است؛ آن‌گاه که نام مردم در زمره‌ی بی‌خبران نوشته می‌شود، اینان از ذاکران هشیار شمرده می‌شوند. در آغاز نعمت خدا را ستایش می‌کنند و در پایانش او را سپاس‌گزارند؛ دعا و درخواستشان در پیشگاه خدا بلند و مستجاب است ...

فراز ۸۳: استجاب دعا

«دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ، وَكَلَامُهُمْ عِنْدَهُ مَسْمُوعٌ، تَفْرَحُ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ، يَدُورُ دُعَاؤُهُمْ تَحْتَ الْحُجُبِ، يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ، كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا»

«دعای ایشان به محضر الهی بالا رفته و مستجاب و حرفشان پذیرفته است؛ ملائکه از آن‌ها مسرورند؛ دعایشان زیر حجاب‌های الهی در گردش است، خداوند دوست دارد حرفشان را بشنود چنان که مادر فرزندش را دوست دارد.»

مرور مطالب قبل

این نکته را که مقام و جایگاه انسان در نزد پروردگار به نحوه‌ی دعای او رقم می‌خورد، بیان کردیم. گفتیم مهم، حرف زدن آدم با خدا است. با خداوند دائم حرف بزنید، ولو حرف‌های پیش پا افتاده. البته انسان باید دعاهای مأثور بخواند. اما باید همواره با خدا حرف بزند. در روایت دارد که پروردگار به موسی علیه السلام پیام می‌دهد که همه چیزت را از من بخواه، حتی بند کفشت را هم از من بخواه. البته انسان بند کفش را باید از بازار بخرد. این روایت منافاتی با مراجعه‌ی به اسباب استفاده از آن‌ها ندارد. انسان باید توجه داشته باشد که این‌ها ابزارند. انسان باید به مسبب الاسباب توجه داشته باشد.

جایگاه دعا در حدیث معراج

نکته‌ی بعدی نگاه به این بخش در حدیث معراج است. پاسخ به این پرسش که در نظام سیر و سلوک، دعا چه جایگاهی دارد. بارها گفته‌ایم که حدیث معراج دستورات سلوکی است که پروردگار به رسول اکرم صلوات الله علیه می‌فرماید. در این نظام، این دستور چه جایگاهی دارد؟ این دستور حلقه‌ای است از حلقات دستورات عملی که انسان باید در مسیر سلوک به آن ملتزم باشد.

اول. دعا مانع شیطان است

به صورت مبنایی وارد بحث می‌شویم. اولین قدمی که سالک باید در سیر و سلوک بردارد، این است که باید کاری بکند که دافع شیطان بشود. حتی شیطان بر دل او قرار نگیرد، که سالک بخواهد رفعش بکند؛ حتی اجازه ندهد که

شیطان به او نزدیک شود؛ این یعنی شیطان را دفع کند. لذا گفته‌اند *الدفع أهون من الرفع*. اگر شیطان نشست کار سخت می‌شود.

با مقدماتی که گفتیم روشن می‌شود که دعا از ابتدا دافع شیطان است. *طارِدِ شَيْطَانَ* در یک نگاه کلی توجه به حق است.

۱. «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۱

بر اساس این آیه *طارِدین* عام شیطان عبارتند از ذکر، تلاوت، عبادت و دعا. داشتیم که دعا روح ذکر است و به همین صورت روح عبادت، حمد و شکر. خاص الخاص و چکیده‌ی همه‌ی این‌ها می‌شود دعا. در روایت هم داریم که

۲. «وَأَكْثِرِ الدُّعَاءَ تَسْلَمُ مِنْ سُورَةِ الشَّيْطَانِ»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند زیاد دعا کن تا از شدت و حدت حمله‌ی شیطان نجات پیدا کنی. اما مهم نکته‌ی بعدی است.

دوم. دعا انقطاع است

در بحث لغوی گفتیم که دعا در اصل به معنای *ابتهال* است؛ *دَعُوْتُ إِلَيْهِ = ابتهلْتُ إِلَيْهِ*. *ابتهال* نیز به معنای *انقطاع* است. در *مباهله* این معنا هست که خدایا من این را واگذار به تو کردم؛ هر کاری که می‌خواهی با آن بکن. البته *مباهله* یعنی یک *ابتهال* طرفینی. این که دعا را به معنای *ابتهال* گرفته‌اند، نشان می‌دهد که روح دعا *انقطاع* انسان به سوی پروردگار است. گویی شارع مقدس دعا را از ابتدا از ذکر و حمد و شکر جدا کرد. گویی *ذاکر* وقتی در مقام *انقطاع* کامل قرار گرفت و گفت که خدایا من فقط با تو طرف هستم و خودم را فقط به تو می‌سپارم و خلاصه من هستم و تو، این می‌شود *انقطاع*. در این فضا می‌بینید که دعا گویی بالاترین ابزار است برای سیر. در سیر *دنبال* چه هستیم؟ *دنبال* *انقطاع* تام هستیم. اگر من *انقطاع* تام را می‌خواهم تمرین آن از دعا است؛ این که دائم با خدا حرف بزنم. دائم بگویم که خدایا من پدر دارم؛ یتیم نیستم؛ پشت و پناهم خدایی است که قادر مطلق است. بچه‌ای که

^۱ اعراف، ۲۰۱

^۲ میزان الحکمة، ج ۴، ح ۵۷۵۰

احساس می‌کند بزرگ‌تری دارد و می‌تواند به او اتکا کند احساس قدرت می‌کند؛ احساس اعتماد به نفس می‌کند؛ احساس نشاط می‌کند. در سلوک انقطاع حرف اول را می‌زند.

۳. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^۳

این آیه‌ی شریفه اشاره به همین دارد. ام در این جا منقطعه است یعنی غیر از این نیست؛ چه کسی غیر از پروردگار جواب مضطر را می‌دهد؟ چه کسی غیر از خدا می‌تواند سوء را بردارد. این گرفتار شدن به این معنا نیست که وقتی متوجه شدیم که گرفتار شدیم. در واقع همه گرفتار هستیم. چه گرفتاری بالاتر از این که من دائم گرفتار شیطان باشم؟ چه گرفتاری بالاتر از این که من در حصار دنیا اسیر باشم.

این داستان در کتاب داستان راستان نقل شده است که اسکندر مقدونی زمانی که همه‌ی عالم را گرفته بود به یکی از فلاسفه‌ی معروف رسید. او خیلی زاهد بود و از دنیا کناره گرفته بود. دوست داشت با او صحبتی بکند. به او گفت که از من چیزی بخواه. گفت که من از غلام غلامم چیزی نمی‌خواهم. اسکندر پرسید که چطور من غلام تو هستم؟ گفت شهوت، بنده‌ی من است و تو بنده‌ی شهوتی؛ در مورد غضب همین طور؛ و در سایر موارد. این حرف را او می‌زند ولی ما در زندگی خودمان پیاده‌اش کنیم.

مضطر فقط به این معنی نیست که انسان در گرفتاری زندگی قرار بگیرد، بلکه ما همیشه مضطر هستیم. ای کاش انسان قبل از بستن بندهای کفن بفهمد که مضطر است. در گرفتاری، اتفاقی که می‌افتد این است که برایمان روشن می‌شود که مضطر هستیم. انسان باید دائم دعا کند، چون دائم مضطر است. اگر این را بفهمد، دائم دعا می‌کند. بالاترین سوء هم همین گرفتاری‌ها و آلودگی‌های دنیوی ما مثل شهوت و غضب است.

بنابراین نکته‌ی دوم انقطاع است.

انقطاع اضطراری

اما یک وقت انقطاع، اضطراری است.

^۳ نمل، ۶۲

۴. «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۴

آیه‌ی شریفه به این نوع اضطرار اشاره می‌کند. این نوع انقطاع بین مؤمن و کافر تفاوتی ندارد. همه در گرفتاری به ناله می‌افتند. در آن موقع اگر ناله نکنی چه کنی؟ مجبوری ناله کنی و دعا کنی. البته نباید مأیوس شد. به مرحوم آقای روزبه دقیقاً گفته بودند که شما پنج سال دیگر زنده خواهید بود. ایشان در کارهایشان تغییری ندادند. تنها تغییر این بود که شدت و حجم کارشان را افزایش دادند. دقیقاً هم سر پنج سال و با اختلاف چند هفته ایشان از دنیا رفتند. ایشان شخصیتی بود که قبل از آن که پزشکان بگویند هم خود را مضطر می‌دید و لذا کارش را درست انجام می‌داد؛ لذا تفاوتی نکرد. اما اگر به کسی بگویند که تو فقط پنج سال زنده‌ای و زندگی‌اش تفاوت کرد، معلوم است که اضطرارش اختیاری نیست.

انقطاع اختیاری

انسان باید اضطرار اختیاری داشته باشد. انسان باید بفهمد که در عالم دنیا زمانش محدود است؛ مضطر است؛ دائم باید با تمام دقت این سرمایه را خرج کند. زمانی که ما را رو به قبله کردند نباید تازه به فکر بیفتیم. «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا»^۵. وقتی که زمان مرگش فرا می‌رسد، می‌گوید خداوند فقط یک مقدار کم، یک ذره به من مهلت بدهید؛ پاسخ داده می‌شود امکان ندارد! این‌ها باید برای ما هشدار باشد.

نکته‌ی بعدی این می‌شود که دعا زمانی ارزش دارد که انقطاع انسان اختیاری باشد نه اضطراری.

در آیه‌ی شریفه «امن يجيب المضطر اذا دعاه» اصطلاحاً می‌گویند وصفی که آمده است، مشعر به علیت است. فرمود «أَمَّن يُجِيبُ الْعَبْدَ يَا تَعَابِيرَ دِيْغَرَ؛ فرمود «أَمَّن يُجِيبُ الْمَضْطَّرَّ». این یک کد به ما می‌دهد که هر مقدار در هنگام دعا کردن احساس بی‌کسی بیشتری کردم، برای اسباب ارزش کمتری قائل شدم، شدت بدبختی خودم را بیشتر فهمیدم، آن موقع به خدا بیشتر پناه برده‌ام.

^۴ لقمان، ۳۲

^۵ منافقون، ۱۰ و ۱۱

سوء در لغت یعنی زشت؛ سوء یعنی چیزی که انسان ناراحت می شود دیگران آن را بفهمند. در آیه‌ی شریفه دارد که به محض این که آدم و حوا از شجره‌ی منهیه خوردند، زشتی‌شان آشکار شد. عورت از عار می آید و عار در یک معنای کامل به همان معنای سوء است. بارزترین عار انسان عورت او است، و الا انسان خیلی زشتی‌ها دارد که نمی‌خواهد دیگران بفهمند و بالاتر از زشتی‌های ظاهری، زشتی‌های باطنی هستند. لذا در آیه‌ی شریفه از عورت استفاده نشد. طرف حاضر است که مالش را بگیرند ولی زشتی‌های درونی‌اش که عمری آن‌ها را مخفی کرده است ظاهر نشود. غیبت و تهمت و امثال این برای همین منع شده است که حق نداریم زشتی‌های دیگران را ظاهر کنیم. انسان نمی‌تواند بگوید که من زشتی ندارم. هیچ کس هم غیر از پروردگار نمی‌تواند زشتی را برطرف کند. در روایت دارد که زشتی تا زمانی که انسان در دنیا است، جِبَلِّی انسان است. بنابراین جز معصوم کسی نمی‌تواند ادعا کند زشتی ندارم. پس در مورد آیه نگوییم که فقط کسانی که مضطر ظاهری هستند، مقصود آیه هستند.

مضطر کسی است که می‌داند احدی جز پروردگار نمی‌تواند به او کمک کند؛ لذا انقطاع از تمام اسباب برای او حاصل می‌شود. وقتی هواپیما دارد سقوط می‌کند، می‌داند و می‌فهمد که هیچ کسی نمی‌تواند به او کمک می‌کند. این فرد اضطرار خود را می‌فهمد. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله بهجت را که می‌فرمودند که در درخواست برای فرج برای امام زمان باید مضطرانه دعا کنید. اگر کسی با تمام وجود لمس نکند که اگر امام زمانش بیاید گرفتاری‌ها حل می‌شود احساس اضطرار نمی‌کند.

پس آیه‌ی شریفه هم اضطرار اجباری و هم اضطرار اختیاری را می‌فرماید. اضطرار اجباری ارزشی ندارد. آن اضطراری ارزش دارد که اختیاری باشد. انسان بفهمد که مضطر است. دعا و انقطاع آن موقع معنا پیدا می‌کند.

۵. عن الباقر علیه السلام «لَا تُحَقِّرُوا صَغِيرًا مِنْ حَوَائِجِكُمْ فَإِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَسْأَلُهُمْ»^۶

یک تعبیر زیبای دیگری در باب گناه است که می‌فرماید گناه کوچک را کوچک نشمرید. «يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَنْظُرْ إِلَى صَغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ»^۷ به کوچکی گناه نگاه نکنید، بلکه نگاه کنید عصیان که را کرده‌اید. عین همین

^۶ میزان الحکمه، ج ۴، ح ۵۷۹۳

^۷ امالی طوسی، ص ۵۲۸

را در مورد دعا در نظر بگیرید. مهم این است که با چه کسی دارید حرف می‌زنید. بهانه کوچک است اما به بزرگی آن کسی که مدعو شما است نگاه کنید. لذا انسان باید در تمام دعاهایش مؤدب باشد؛ در همه‌ی دعاها باید از خداوند ابتهال کند.

۶. «يَا مُوسَى سَلِّ كُلَّ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ حَتَّىٰ عَلَفَ شَاتِكَ وَمَلَحَ عَجِينِكَ»^۸

این روایت، حدیث قدسی است. می‌فرماید در همه چیز منقطع به سوی من باش؛ حتی در مورد علف گوسفندت و نمک غذایت. انسان باید در تمام مراتب منقطع شود. به جرأت می‌شود گفت که همه‌ی نکته همین است. «ذره‌م يأكلوا ويتمتعوا»^۹ خطاب به پیغمبر اکرم است در مقابل کفار، ولی انسان این را در تمام زندگی اش باید به کار بزند؛ در تمام مراتب رها کند و منقطع شود.

سوم. دوام در دعاء = دوام در انقطاع

مرحله‌ی سوم در باب سلوک دوام در انقطاع است. اضطراهای الزامی در زندگی انسان نادر پیش می‌آید، اما اضطراهای اختیاری به تناسب حال سالک در زندگی مدام بیشتر و بیشتر می‌شود تا همه‌ی زندگی را پر می‌کند ان شاء الله. لذا در دعاء گفته شده است که اگر دعاء انقطاع است در عمل، انسان با کثرت دعا و توجه در دعا انقطاع را آرام آرام از حالت موقت به حالت دوام تبدیل کند. این زمانی حاصل می‌شود که دعا دائمی شود.

۷. عن الباقر عليه السلام: «يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ دَعَاؤُهُ فِي الرَّخَاءِ نَحْوًا مِنْ دَعَاؤِهِ فِي الشَّدَةِ»^{۱۰}

علامت مؤمن این است که در همه حال در حال دعا است. چه در حال رخاء باشد و چه در شدت.

یک مطلب مهم دیگر را بگوییم. در روایت داریم که علامت قبولی دعا، گریه و تر شدن چشم است. معمولاً افراد در شدت گریه می‌کنند. اما خیلی کم‌اند کسانی که در رخاء هم که دعا می‌کنند گریه کنند. علامت این که مؤمن، مؤمن است این است که در وقت رخاء هم گریه کند. مثال دیگر آن زیارت است. علامت قبولی زیارت این است که هنگام

^۸ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۲

^۹ حجر، ۳

^{۱۰} میزان الحکمه، ج ۴، ح ۵۷۸۶

تشرف، حال ابتهال و بکاء و تضرع به شما دست بدهد. اگر کسی در گرفتاری به سراغ معصومین برود خوب است که گریه کند. این طبیعی است. اما اگر انسان در حال رخاء خدمت حضرت رفت و همان حال زیارت را پیدا کرد باید به او آفرین گفت. پیدا است که این شخص یک مدارجی را طی کرده است. اگر این طور نشد، باید یک محاسبه‌ی دقیق نسبت به خودش انجام دهد تا مشخص شود که گیر کارش کجا است. اگر نحوه‌ی دعایش در رخاء مثل دعایش در شدت نباشد، باید ببیند مشکلش کجا است.

از این جا معلوم می‌شود که علامت اولیای الهی این است که در دعایشان حالت مضطر را داشته‌اند.

این روایت را قبلاً هم آوردیم که در باب ابراهیم علیه السلام داریم که دَعَاء بود:

۸. عن الباقر علیه السلام: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» قَالَ «الْأَوَّاهُ هُوَ الدَّعَاءُ»^{۱۱}

در باب امیرالمؤمنین هم داریم:

۹. عن أبي عبد الله عليه السلام: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا دَعَاءً»^{۱۲}

در باب داوود علیه السلام داریم که کوه‌ها به همراه ایشان دعا می‌کردند «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرُ»^{۱۳} و از این قبیل. این‌ها را به سرعت داریم می‌گوییم و رفقا باید همراهی کنند.

چهارم. دوام انقطاع، محبت به حق ایجاد می‌کند

مرحله‌ی چهارم از بحث نقش دعا در فضای حدیث معراج این است که وقتی از بالا به مقوله‌ی دعاء نگاه می‌کنیم و در سطح روایات نیستیم بلکه کل روایات و آیات را نگاه می‌کنیم، یک نکته‌ای در رأس آن‌ها خیلی پر نور است. آن نکته این است که کسی با خدای خودش زیاد حرف می‌زند و زیاد انس دارد که او را دوست دارد. به عبارت دیگر دعا کردن بهانه است. حرف زدن موضوعیت دارد؛ انس داشتن موضوعیت دارد. دوام انقطاع و اثبات صداقت در انقطاع، محبت به حق، که جلوه‌ی محبت او است، ایجاد می‌کند.

^{۱۱} کافی (ط-الاسلامیة)، ج ۲، ص ۴۶۶

^{۱۲} کافی (ط-الاسلامیة)، ج ۲، ص ۴۶۸

^{۱۳} سبأ، ۱۰

لذا در روایت داریم این که موسی را کلیم الله می خوانند به خاطر این است که محبوب و پذیرفته بوده است. لذا در پاسخ ندای «ما تلک بیمینک یا موسی»^{۱۴} کافی بود بفرماید که «هی عصای»^{۱۵} ولی در دنباله اش دارد که «اتوکؤ علیها و أهش بها علی غمی ولی فیها مئارب أخری»^{۱۶}. مگر خداوند این ها را نمی دانست؟ به دیگری هم که نمی خواست یاد بدهد، چون در کوه طور و در حال مناجات بود. چرا این قدر حرف زدن را طول داد؟ پیامبران آرام، کوتاه و کم صحبت می کردند. چرا این توضیحات اضافه شده است؟ پاسخ این است که حضرت دنبال بهانه می گشت که با محبوبش صحبت کند. پس گویی ریشه‌ی دعا به حب برمی گردد. دعا بهانه است.

در اشعار ابن فارض دارد که وقتی به این جاها می رسد می گوید خدایا من با تو صحبت می کنم، انس می گیرم، ابراز محبتم را در قالب کلامم می آورم و دوست دارم از تو جواب بگیرم؛ جواب تو برای من شیرین است حتی اگر من را مؤاخذه کنی. همان طور که حتی جواب منفی تو نیز برای موسی شیرین بود. در جواب درخواست او که «ارنی انظر الیک»^{۱۷} سکوت نکردی و پاسخ دادی که «لن ترانی»^{۱۸}. همین پاسخ هم شیرین است. حتی پاسخ منفی شیرین است. چون انسان دوست دارد که با محبوبش هر طور که شده رابطه برقرار کند. ولو این که محبوب برای او ناز کند. ولو این که محبوب بر او منت بگذارد و او بخواهد منت محبوبش را بکشد. آن منت هم قیمت دارد.

لذا پروردگار می فرماید که میزان انس بنده‌ی من با من و دعای او با من نشان دهنده‌ی میزان محبت من نسبت به او است.

داستانی است که ظاهراً جنید نقل می کند. می گوید که در بغداد بودیم و مدتی باران نیامد. به بیرون شهر رفتیم و با اوتاد و مؤمنین و با تشریفات نماز استسقاء خواندیم و جوابی نیامد. می گوید که من به تنهایی داشتم برمی گشتم که یک غلام سیاهی را دیدم که نماز استسقاء را تنها خوانده بود. در سجده اش پس از نماز به خداوند این طور گفت که

^{۱۴} طه، ۱۷

^{۱۵} طه، ۱۸

^{۱۶} همان

^{۱۷} اعراف، ۱۴۳

^{۱۸} همان

خدایا به حق محبتی که تو به من داری، درست است که این مردم گنهکارند، ولی این حشرات و حیوانات که گناه نکرده‌اند؛ به این‌ها رحم کن و باران رحمتت را بر این‌ها نازل کن. این دعا مستجاب شد. می‌گوید که من از نحوه‌ی دعا کردن او تعجب کردم. به او گفتم که تو خجالت نکشیدی که این‌طور دعا کردی؟ چطور از خدا خبر داری که او را به محبتی که خدا به تو دارد قسم دادی؟ آن غلام چیزی به او نگفت. همراه هم رفتند به سمت شهر و در جایی او خواست نماز بخواند. در سجده‌ی نمازش از خداوند خواست که او را از دنیا ببرد و در همان سجده از دنیا رفت.

اشخاص وقتی عاشق هستند و محبانه دعا می‌کنند، از نحوه‌ی دعای ایشان می‌شود جایگاهشان را در نزد خدا فهمید. هیچ کس را از دعا نباید مأیوس کرد، حتی فاسق‌ترین آدم‌ها را ولی باید جایش را بشناسد.

۱۰. «وَمَا يَتَّقِرُّ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَّقِرُّ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ»^{۱۹}

این روایت را شیعه و سنی نقل کرده‌اند. در این روایت، نافله یعنی دعا. نافله یعنی کارهایی که اضافه‌ی بر فرائض انجام می‌دهند. می‌فرماید، در اثر انجام نافله به جایی می‌رسد که خداوند می‌فرماید که من او را دوست می‌دارم. این آثاری دارد و از جمله این که اگر دعا کند جوابش را می‌دهم و اگر از من چیزی بخواهد بلافاصله به او می‌دهم. یادتان باشد در امور دنیوی اگر کسی چیزی خواست و به او داده شد نشان‌دهنده‌ی مقامش نیست ولی در امور اخروی این‌طور نیست. اگر در امور معنوی مقامی خواست و به او داده شد این نشان‌دهنده‌ی مقام او است. روایتی که از امام باقر نقل شد که فرمودند «لا تحقروا صغیراً من حوائجکم، فإن أحب المؤمنین الی الله تعالی اسألهم» در همین سیاق است. در این روایت از سؤال استفاده شده است نه دعا. در سؤال، مقام پایین از بالا سؤال می‌کند؛ کوچک از بزرگ سؤال می‌کنند. لذا این‌ها که از خداوند سؤال می‌کنند در آن تذلل و تضرع هست.

پنجم. مراتبی از انقطاع فقط با دعا حاصل می‌شود.

برای مؤمن در انقطاع، مراتبی است که فقط با دعا حاصل می‌شود.

^{۱۹} کافی (ط-الاسلامیة)، ج ۲، ص ۳۵۳

۱۱. عن الصادق عليه السلام: «انَّ عند الله عزوجل منزلة لا تنال الا بمسألة»^{۲۰}

این دیگر آخرین مدارج سلوک است. به عبارت دیگر وقتی که عبد در مسیر سلوک، به دست خودش انقطاع حاصل کرد از مرحله‌ای به بعد دیگر او بالا نمی‌رود بلکه او را بالا می‌برند. خسی می‌شود در میقات. لذا در آن جا دیگر کاری ندارد جز دعا. چرا چون مقاماتی را به عبد می‌دهند که آن مقامات با غیر از دعا امکان ندارد به کسی داده بشود.

در کلام دیگری از ایشان:

۱۲. «اکثر من الدعاء... ولا يُنال ما عند الله الا بالدعاء»^{۲۱}

در جلسه‌ی آینده، ان شاء الله مطالب دیگری که نتیجه‌ی این حال است در فضای حدیث معراج گفته خواهد شد.

^{۲۰} میزان الحکمة، ج ۴، ح ۵۷۵۵

^{۲۱} همان، ح ۵۸۰۶